

گفت و گوی خبرنگار روز با دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران

درباره مهم‌ترین مسایل داخلی، منطقه‌ای، بین‌المللی و سفر اخیر آمریکا

پنجشنبه ۲۳ خرداد

نادر ایرانی

دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران در گفت و گو با روز از مسائل محوری ایران گفته است و اینکه : نظام از درون در حال رسیدن به بن است و همچنین اینکه "همه جناح‌ها دارند به این نتیجه می‌رسند که اشکال از نظام ولایت فقیه است." نوه‌هایش بر روی درو دیوار برایش قلب کشیده و در کنار آن نوشته‌اند: I love you. در سوی دیگر کردهایی که به ملاقاتش آمده‌اند به شعر می‌گویند: پیری برچکاد نشسته به مهر، چه خوش می‌نگرد فراسوی را. در محلی دیگر شعر مصطفی باد کوبه‌ای به چشم می‌خورد که نوشته: "ما، ستم را نشانه گرفته بودیم، اما، همه تیرها از کمان دانش پرتاب نشد، ای کاش نخست جهل را نشانه رفته بودیم." دکتر یزدی در باره این شعر می‌گوید: هنگامی که شاه ایران را ترک کرد، یک تحلیل‌گر انگلیسی در تحلیل انقلاب ایران نوشت که انقلاب ایران پیروزی جهل بر ظلم است. آن زمان این حرف خیلی به من برخورد. پیش خودم گفتم غربی‌ها وانگلیسی‌ها نمی‌خواهند ما را بفهمند. گذشت زمان به من نشان داد که او درست دیده بود. من در یک سخنرانی این موضوع را بیان کردم و آقای بادکوبه‌ای این شعر را متعاقباً سرود. یزدی که اکنون پایش در گچ است، می‌گوید هنگام مسافرت به آمریکا، کسانی به منزل او رفته‌اند و ممکن است چیزهایی برده باشند ولی هویت آنان را نمی‌داند. مصاحبه با وی در پی می‌آید.

*** آقای دکتر یزدی افکار عمومی جهانی به مسایلی نظیر هسته‌ای، تروریسم و حقوق بشر در ایران نسبت به سال گذشته چگونه می‌نگرند؟**

اگر بخواهیم اوضاع هسته‌ای ایران را در افکار عمومی غرب و اروپا نسبت به سال گذشته مورد ارزیابی قرار دهیم، باید گفت افکار سنجی دقیقی در این باره وجود ندارد، اما به طور کلی می‌توانیم بگوییم که منحنی از سمت و سوی منفی برخوردار است. زمانی روابط میان دولت‌ها تیره و تار است اما مردم، آن نوع نگاه را به یکدیگر ندارند. اما متأسفانه سیاست خارجی دولت و مسئولان ایران باتوجه به حوادثی که در ۳۰ سال گذشته اتفاق افتاده است، از گروگان‌گیری گرفته تا موارد دیگر، آرام آرام افکار عمومی مردم آمریکا را هم نسبت به ایرانی‌ها دچار تغییر کرده است به طوری که وقتی با یک ایرانی صحبت می‌کنند گویی با فردی که دارای جذام سیاسی است برخورد می‌کنند.

*** اینکه گفته می‌شود سفر آقای احمدی نژاد به دانشگاه کلمبیا تأثیر مثبتی در افکار عمومی آمریکا داشته تا چه اندازه مقرون به صحت است؟**

سفر دکتر احمدی نژاد یک دام بود برای ایشان و سیاست خارجی که دنبال می‌کنند. اگر آقای احمدی نژاد مشاور خوبی داشت باید به وی می‌گفت اصلاً در این برنامه شرکت نکند. برای اینکه صحنه آرای محل سخنرانی ایشان، نوع سوالات و نحوه صحبت رییس دانشگاه کلمبیا، همگی به گونه‌ای بود که هیچ دستاورد مثبتی برای ایران در

افکار عمومی مردم آمریکا نداشت. ممکن است که این موضوع در بخشی از افکار عمومی مردم ایران یا بخشی از مردم کشورهای عربی - اسلامی مثبت بوده باشد، اما این برنامه هیچگونه تصویر مثبتی در افکار عمومی آمریکا به همراه نداشته است. اگر چه بسیاری از استادان دانشگاه‌ها در محافل روشنفکری آمریکا نسبت به سخنان رییس دانشگاه کلمبیا اعتراض و آن را به دور از ادب دیپلماسی ذکر کردند که با مهمان خود این چنین سخن گفته است.

*** شما ۸ فروردین به سمینار بررسی روابط ایران و آمریکا در دانشگاه کلمبیا دعوت شده بودید. این میزگرد به ابتکار چه گروه‌هایی برگزار شد و چه اهدافی را دنبال می‌کرد؟**

این سمینار بیشتر به ابتکار دانشجویان ایرانی، به ویژه آقای‌های منصوریان که در دانشگاه کلمبیا درس می‌خواند برگزار شد. این میزگرد به این منظور برگزار شد که اثرات منفی سفر رییس جمهور به دانشگاه کلمبیا جبران شود که تا اندازه زیادی هم موفق شدند.

*** چه برنامه‌هایی در این میزگرد بود که آن را موفق می‌دانید؟**

در این سمینار چهار جلسه گنجانده شده بود که در جلسه اول دونفر از صاحب‌نظران دانشگاهی راجع به کودتای ۲۸ مرداد و پی‌آمدهای آن سخنرانی کردند. پس از آن، دونفر درباره پی‌آمدهای گروه‌انگیزی صحبت کردند در پنل دوم من و آقای "جان لیمبرت" سخنرانی کردیم. آقای جان لیمبرت از گروه‌ان‌های آمریکا در سفارت آمریکا در ایران بود که همسر ایرانی دارد و فارسی را به خوبی صحبت می‌کند. یک پسر او هم در شیراز به دنیا آمده است. پنل سوم را آقای گری سیک و فرد دیگری برگزار کرد. در پنل چهارم همه کسانی که در سه پنل سخنرانی کرده بودند شرکت داشتند و راجع به جمع‌بندی روابط ایران و آمریکا صحبت کردند. به نظر من سمینار بسیار خوبی بود. البته این سمینار در سطح مطبوعات انعکاس آن چنانی نداشت، اما از این نظر که روشنفکران و استادان جامعه آمریکا از این سمینار استقبال کرده بودند، می‌توانم بگویم که سمینار خوبی بود.

*** در ارزیابی شما کدام یک از سخنرانی‌ها توانستند با توجه به شرایط ایران، از وزن و مخاطبان بیشتری برخوردار باشند؟**

سخنان دکتر آبراهامیان در باره کودتای ۲۸ مرداد بسیار خوب بود. صحبت‌های آقای لیمبرت هم خوب بود. وی تأکید کرد که وقتی آمریکایی‌ها گفتند شاه مریض است و به همین دلیل او را به آمریکا بردند، هیچ کسی این سخنان را باور نکرد. آقای بروس لینگن که آن زمان کاردار سفارت آمریکا در ایران بود و آقای هنری پرشت هم که مسئول میز ایران در دولت کارتر بود، در سمینار حضور داشتند در این باره سخنان کوتاهی اظهار کردند. آقای لیمبرت از من به عنوان وزیر امور خارجه وقت پرسید که آیا شما قبول کردید که شاه را به عنوان فرد بیمار به آمریکا برده‌اند. بنده هم صریحاً عرض کردم خیر، شاه بیمار بود ولی او را تنها به دلیل بیماری به آمریکا نبردند. در جمع‌بندی سخنانم که به آن توجه زیادی شد مطرح کردم که روابط ایران و آمریکا از چند مشکل اساسی رنج می‌برد: نخست آنکه طرفین به شدت نسبت به یکدیگر مظنون هستند. دوم آنکه چون اراده اصلاح وجود ندارد، از این رو فرصت‌های زیادی را از دست می‌دهند.

* شواهد شما در این باره چه بود؟

مثال‌های من در این باره گویا بودند. گفتم که ایران و آمریکا در افغانستان با یکدیگر همکاری کردند و این امر منجر به آن شد که طالبان سقوط کرد و دولت وحدت ملی به وجود آمد. در این شرایط هرچند دولت ایران نقش کلیدی ایفا کرد ولی دولت آمریکا نه تنها به ایران چیزی نداد که ایران را در ردیف صدام حسین و کره شمالی، محور شرارت معرفی کرد. این موضوع ایرانی‌ها را بسیار ناراحت کرد. در حادثه ۱۱ سپتامبر ایرانی‌ها از رییس مجلس گرفته تا رییس جمهور و مردم ابراز همدردی کردند ولی دولت آمریکا از این فرصت استفاده نکرد. از آن طرف مقامات و مسئولان ایرانی هم از آن جا که در میانشان اراده اصلاح وجود ندارد فرصت‌های زیادی را از دست دادند؛ منجمله زمانی که آقای خاتمی به سازمان ملل متحد رفت و در مجمع عمومی صحبت کرد، آقای کلینتون رییس جمهور آمریکا تعمداً به جلسه رفت تا از این فرصت استفاده کند و با رییس جمهور ایران دست بدهد و به این طریق یخ‌ها آب شود ولی رییس جمهور ایران از صحنه غایب شد و این فرصت از دست رفت. حق آن بود که رییس جمهور ایران، که در ۲۰ سال تاریخ انقلاب با رأی بی‌سابقه‌ای انتخاب شده بود در صحنه می‌ماند و با رییس جمهور آمریکا دست می‌داد ولی حرفاش را نیز می‌زد. ولی وی نیز به این کار مبادرت نکرد.

* شما علل این همه سوءظن و بدبینی میان ایران و آمریکا را چه می‌دانید؟

یکی از مسایل عمده این است که طرفین تا چه اندازه به تعهدات خود و مقررات بین‌المللی وفادار هستند. به عنوان مثال گفتم دولت آمریکا در اصل اول بیانیه الجزایر که قبل از آزادی گروگان‌ها امضا شده است با صراحت اعلام کرده که در امور داخلی ایران دخالت نکرده و نمی‌کند، اما در شرایط کنونی به جایی رسیده‌ایم که مجلس و ریاست جمهوری آمریکا برای تغییر رفتار یا براندازی حاکمیت ایران بودجه تعیین و تصویب می‌کنند که این از موارد دخالت در امور داخلی ایران محسوب می‌شود. بنابراین چه تضمینی وجود دارد که دولت آمریکا به تعهدات متقابل خود با ایران و یا تعهدات بین‌المللی‌اش عمل کند. این‌ها موانعی است که بر سر راه بهبود روابط میان دو کشور وجود دارد. اما به دلیل موقعیت خطرناک خاورمیانه که هر لحظه امکان دارد منفجر بشود ضرورت دارد که طرفین بدون قید و شرط به مذاکره با یکدیگر بپردازند. از این رو من در آن سمینار در پایان صحبت‌هایم تأکید کردم که آمریکا باید بدون قید و شرط بپذیرد که با ایران مذاکره کند. رییس جمهور آمریکا آقای بوش و وزیر امور خارجه آن، خانم رایس تأکید کرده بودند که اگر ایران غنی‌سازی را متوقف نکند با ایران مذاکره خواهند کرد، من تأکید کردم که برای مذاکره با ایران هیچ نوع پیش شرطی نباید گذاشته شود. زیرا مسئله بسیار حساس است و این حساسیت طلب می‌کند که طرفین بدون قید و شرط با یکدیگر به مذاکره بپردازند.

* این سوءظن در رفتار با ایرانیان در آمریکا چگونه است؟

تجربه من منحصر بود به فرودگاه‌ها، که با ایرانیان رفتار نه چندان دوستانه‌ای داشتند. در فرودگاه‌ها مسایل امنیتی به شدت چک می‌شود، به محض آنکه گذرنامه ایرانی من را مشاهده می‌کردند، اگر یک مسافر معمولی ۲ بار چک می‌شد بنده را ۳ یا ۴ بار چک می‌کردند. از این رو باید بگویم که مواضع و رفتار مسئولان آمریکا و غرب با ایران و ایرانیان چندان خوب نیست.

*** سمینار دانشگاه کلمبیا تاچه اندازه می‌توانست در مقامات آمریکایی برای آغاز مذاکرات بدون شرط با ایران مؤثر باشد؟**

بعد از صحبت من در سمینار کلمبیا، آقای گری سیک، مقاله‌ای نوشت و در آن تأکید کرد که آمریکا باید با ایران بدون قید و شرط وارد مذاکره شود. اشخاص دیگر هم این سخنان را تکرار کردند، اینکه تا چه اندازه نوشته‌های این افراد تحت تأثیر آن سمینار بوده است، من نمی‌دانم، ولی الآن یک تفکری در میان برخی صاحب نظران آمریکایی به وجود آمده است مبنی بر اینکه می‌گویند آمریکا باید بدون قید و شرط با ایران وارد مذاکره شود تا با یافتن راه‌حلهایی، مشکلات موجود میان ایران و آمریکا کاهش یابد.

*** آقای‌هاشمی رفسنجانی هم در شرایط مختلف از جمله در نماز جمعه تهران بر روی مذاکرات بدون قید و شرط تأکید کرده‌اند، آیا می‌توانیم بر روی سیگنال‌های دو طرف حسابی باز کنیم؟**

به نظر من به رغم آن شعارهای تند و تیزی که دولت بوش و دولت آقای احمد نژاد می‌دهند، علائم و شواهدی وجود دارد که این دو کشور در چارچوب مسایل عراق و لبنان دارند با یکدیگر مذاکره می‌کنند و من این امر را مثبت تلقی می‌کنم. خبرهای این مذاکرات هم منتشر شده است. آثار مثبت این مذاکرات نیز هویدا شده است. برخی از تحلیل‌گران بر این باورند که به رغم مواضع تند و تیزی که طرفین اتخاذ می‌کردند، و همچنین به رغم درگیری‌های نظامی مختصری که میان حزب‌الله و دیگر گروه‌ها در لبنان روی داد، نهایتاً مشکل لبنان حل شد، و آنان یک بحران بزرگ داخلی را پشت سر گذاشتند، به نحوی که رییس جمهور تعیین و موقعیت نخست وزیر، آقای سینیوره مجدداً تثبیت شد و گروه‌های شیعه، حتی حزب‌الله نیز این تحولات را تأیید کردند. به نظر می‌رسد تأیید حزب‌الله نمی‌توانسته بدون چراغ سبز ایران باشد. بنابراین، چراغ سبز مذکور هم بدون مذاکرات پشت پرده امکان‌پذیر نبوده است.

*** کاندیداهای دو حزب جمهوری خواه و دمکرات برای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، خواهان برخورد قوی‌تر با ایران شده‌اند. حتی آقای اوباما که گفته می‌شد به دلیل بی‌تجربگی‌اش ممکن است در سیاست خارجی مواضع‌اش دچار تحول شدیدی شود در نشست "آی پک" که مربوط به جامعه یهودیان آمریکا است به شدت به ایران تاخت و از آقای بوش هم انتقاد کرد که چرا قادر نشده ایران را متوقف کند. او درس‌خوان خود برای متوقف کردن ایران استفاده از هر ابزاری از جمله ابزار نظامی را محتمل دانست. آقای مک کین هم در ارتباط با ایران به دنبال ایجاد ترس حداکثری است به نحوی که اگر این ترس کارآیی خود را از دست بدهد، نتیجه آن جز حمله به ایران نخواهد بود. به نظر شما شعارهای مبارزات انتخاباتی آمریکا نمی‌تواند به ایجاد بسترهای افکار عمومی برای آغاز جنگی دیگر کمک کند؟**

به نظر من نباید به صحبت‌های انتخاباتی این چنینی خیلی بهاء بدهیم. برای آنکه نیروهای مختلفی در انتخابات آمریکا نقش کلیدی ایفاء می‌کنند از جمله لابی بسیار قدرتمند یهودیان آمریکا. کاندیداهای ریاست جمهوری برای جلب آراء یهودیان آمریکا قاعداً باید شعارهای تند و تیزی را مطرح کنند. متأسفانه مسئولیت بخش مهمی از این سخنان به عهده زمامداران ایران است که حرف‌های نسنجیده‌ای را درباره اسراییل و هلوکاست مطرح کرده‌اند به نحوی که زمینه لازم را به دست ثوک‌ان‌های آمریکا و یهودیان این کشور داده و جوی به وجود آمده که کاندیداها

برای اینکه بتوانند آراء یهودیان را کسب کنند باید حتماً مواضع سختی علیه ایران اتخاذ کنند؛ مانند آنچه آقای اوباما در نشست اپیک که وابسته به یهودیان است مطرح کرد. خانم کلینتون هم گفت که اگر ایران به اسرائیل حمله کند ما ایران را محو و نابود می‌کنیم. من هم نامه‌ای به ایشان نوشتم و پرسیدم که اگر اسرائیل به ایران حمله کند شما چه اقدامی خواهید کرد؟ می‌خواهم بگویم که صحبت‌های کاندیداها در چنین شرایطی خیلی ملاک نیست.

*** در این فاصله یعنی تا زمان انتخابات، این احتمال وجود دارد که آقای بوش دستور حمله نظامی به ایران را صادر کند؟**

خیر، من معتقد نیستم آقای بوش تا زمان انتخابات کاری خیلی جدی علیه ایران انجام دهد. من باورم این نیست که رییس جمهور آمریکا در چنین شرایطی بتواند یا بخواهد حمله نظامی، ولو محدود علیه ایران بکند. اما ممکن است اسرائیل دست به چنین حمله‌ای بزند. نیازی نیست که دولت آمریکا خودش به چنین کاری اقدام کند، اما وقتی می‌گوییم حمله نظامی، باید توجه کنیم که حمله نظامی گسترده نظیر افغانستان یا عراق مطرح نیست بلکه منظور عملیات محدود نظامی در مناطق ویژه، نظیر مراکز اتمی و نظامی ایران مطرح است.

*** به عبارت دیگر، با وجود آنکه ایران با آمریکا در چارچوب مذاکره درباره عراق و لبنان به نتایجی رسیده است، باز این امکان وجود دارد که به وی حمله نظامی شود؟**

احتمال حمله نظامی توسط اسرائیل وجود دارد.

*** آیا دلیل این حمله تنها توان هسته‌ای ایران است؟**

خیر، علت تنها مسئله هسته‌ای نیست. به نظر من اساساً مسئله هسته‌ای فرع بر قضایای دیگر است. به نظر من اسرائیل در یک وضعیت استثنایی تاریخی قرار گرفته که هیچ راهی جز پذیرفتن صلح با فلسطینی‌ها، برایش باقی نمانده است. و صلح هم امکان‌پذیر نیست مگر آنکه اسرائیل قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد را به اجرا بگذارد و از سرزمین‌های اشغالی در سال ۱۹۶۷ عقب نشینی بکند و در نهایت یک دولت مستقل فلسطینی را به رسمیت بشناسد. اما اسرائیل آمادگی چنین کاری را ندارد. تحلیل‌های اسرائیلی‌ها مبتنی بر این است که اگر صلح را بپذیرند شمارش منفی برای فروپاشی اسرائیل آغاز خواهد شد. ضمن آنکه اسرائیل موضوعیت خود را به تدریج از دست خواهد داد. محمود عباس وقتی به قدرت رسید، سخن جالبی را مطرح کرد و گفت که اسرائیل هیچ راهی ندارد جز اینکه یا فلسطین مستقل را به رسمیت بشناسد و یا همه سرزمین‌های فلسطینی را منضم بکند و ما نیز همگی شهروندان فلسطینی بشویم. اولمرت بلافاصله طی واکنشی اعلام کرد که اسرائیل نمی‌تواند چنین پیشنهادی را بپذیرد، زیرا ترکیب جمعیت عوض می‌شود و اسرائیل موضوعیت خود را از دست می‌دهد. اسرائیل در چنین تنگنایی قرار گرفته است.

*** اسرائیل چگونه می‌تواند از این تنگنا خارج شود؟**

ببینید فشارکنونی بر اسرائیل برای صلح در طی ۶۰ سال گذشته بی سابقه بوده است. در دنیا اجماع و اتفاق نظر به وجود آمده است که اسرائیل باید از این سرزمین‌ها عقب نشینی کند. شخصیت برجسته‌ای مانند کارتر می‌گوید

که مانع اصلی صلح در خاورمیانه اسرائیل است، نه فلسطین و نه اعراب. اعراب اعلام کرده‌اند که اگر اسرائیل قطعنامه ۲۴۲ را بپذیرد و آن را اجرا کند و دولت فلسطینی تشکیل شود اسرائیل را به رسمیت خواهند شناخت. پادشاه عربستان هم اعلام کرده اگر اسرائیل چنین کند دولت عربستان ۱۰ میلیارد دلار بابت برچیدن شهرک‌های یهودی نشین در کرانه غربی به اسرائیل پرداخت خواهد کرد. به عبارت دیگر تمام بهانه‌ها از دست اسرائیل گرفته شده است و تمام راه‌های فرار به روی اسرائیل بسته شده است. از این رو به نظرمی‌رسد دیپلماسی اعراب در چنین شرایطی خوب عمل کرده است. امروز اجماع جهانی این است که اسرائیل باید صلح را بپذیرد. اما اسرائیل نمی‌خواهد این موضوع را بپذیرد. بنابراین جناح‌های تندرو اسرائیل ممکن است برای برهم زدن این برنامه‌ها دست به کارهایی بزنند. یکی از آن کارها، حمله به ایران است. از این زاویه است که ما صحبت‌های آقای احمدی نژاد را به شدت علیه منافع ملی کشورمان ارزیابی می‌کنیم و این مواضع را به نفع اسرائیل می‌بینیم، و آنرا بهترین هدیه به نئوکان‌های آمریکا و یهودیان می‌دانیم. اسرائیل به استناد صحبت‌های آقای احمدی نژاد در مورد اینکه اسرائیل باید محو شود مطرح می‌کند که ایران به دنبال بمب اتم است و قبل از آنکه به آن دست بیابد باید اقدام جدی کرد. بنا بر این تل آویو ممکن است اقدامات ضربتی خود را به انجام رساند. این مهمترین راه خروج از تنگنایی است که اسرائیل دچار آن است. اما احتمالاً اینکه آمریکایی‌ها به ایران حمله کنند بسیار کم است.

* فارغ از موضع اسرائیل، نظام بین‌الملل هم ایران را یک نظام متهم می‌شناسد زیرا قطعنامه‌های بین‌المللی را نادیده گرفته و غنی‌سازی را تعلیق نکرده است. به عبارت دیگر هژمونی قواعد جهانی که از طریق سازمان ملل اعمال می‌شود با اقدامات ایران زیر سوال رفته است. این همان سخن آقای احمدی نژاد است که اعلام کرده ایران در صدد تغییر مدیریت جهان است. فکر نمی‌کنید برای احیای این هژمونی فشارهای بیشتری به ایران وارد شود و در نهایت حمله نظامی نیز به عنوان یکی از راه‌حل‌ها در این ارتباط دیده شود؟

ببینید، این هژمونی و فشارها در حال حاضر شکل گرفته است. آقای مردوخ‌ی تحلیلی را در کانون مدافعان حقوق بشر راجع به جنگ مطرح کرد که بسیار خوب است مورد توجه قرار بگیرد. آقای مردوخ‌ی به درستی آمارهای زیادی را مطرح کرد مبنی بر اینکه جنگ با چه اهدافی آغاز می‌شود؟ آمریکا با چه هدفی ممکن است ایران را مورد حمله قرار بدهد؟ و اینکه حمله آمریکا به ایران به این منظور صورت می‌گیرد که اقتصاد کشور فلج شده و صنعت آن از میان برود. همچنین روابطش از هم گسیخته شود. حال اگر این امر با محاصره اقتصادی امکان‌پذیر باشد، نیازی به حمله نظامی نیست. بنابراین چنین فشارهایی افزایش خواهد یافت. در حال حاضر مشاهده می‌کنیم که اقتصاد ایران، بخصوص با اقدامات آقای احمدی نژاد، در حال فروپاشی است. بنابراین نکته اول من این است که آثار فشار هژمونیک نظام بین‌الملل بر ایران دارد آشکار می‌شود. دوم اینکه ما می‌توانیم در برابر این هژمونی جهانی از منطق بسیار قوی خودمان استفاده کنیم. اما سخنان رهبران ایران فاقد چنین منطقی است. به عنوان مثال چرا باید رییس‌جمهور ایران راجع به هولوکاست صحبت کند ولی به عنوان رییس‌جمهور ایران که به کشورهای دیگر سفر می‌کند هیچگاه این سخن را بر زبان نیاورد که دولت اسرائیل چرا هیچیک از قطعنامه‌های سازمان ملل را اجرا نکرده است؟ چرادرشرایطی که دولت اسرائیل عضو سازمان ملل است، قطعنامه‌های سازمان را زیر پا می‌گذارد و آیا این موجب بی‌اعتباری سازمان ملل نشده است؟ چرا از ایران می‌خواهند از سازمان ملل تبعیت کنند در صورتی که عضو دیگر از آن تبعیت نمی‌کند؟ منظور من این نیست که ایران از سازمان ملل تبعیت نکند بلکه این است که اگر چنین مشی‌ای اتخاذ می‌شد بخش مهمی از سازمان ملل به حمایت از ایران برمی‌خاست. اما به جای آن حرف‌های بی‌ربط دیگری عنوان شده است. نکته دیگر آن است که وقتی دولت آمریکا در بیانیه الجزایر

عدم دخالت درامور داخلی ایران را امضاء کرده ولی آن را زیر پا گذاشته است ایران می‌تواند در این باره به دادگاه لاهه شکایت کند مبنی بر اینکه به رغم امضاء معاهده‌ها، آمریکا درامور داخلی ایران دخالت می‌کند. اما من نمی‌دانم و نمی‌فهمم که چرا دولت ایران به چنین اقداماتی مبادرت نمی‌کند. بنابراین من قبول دارم که هژمونی بین‌المللی وجود دارد، اما جبهه واحد علیه ایران چگونه ایجاد شده است؟ آیا ایران قادر نبوده در میان این جبهه شکاف ایجاد کند؟ ایران از این امکان برخوردار بوده است، زیرا علی‌الاصول دولت‌های اروپایی و کشورهای چین و حتی روسیه نمی‌خواهند دنباله رو آمریکا باشند.

* به عبارت دیگر اروپا، چین و روسیه در برابر آمریکا یک موضع رقابتی دارند؟

بله، اما زمانی که ایران مواضعی را اتخاذ می‌کند که دولت‌های اروپایی نمی‌توانند از آن دفاع بکنند، این وحدت میان آنان به ضرر ایران به وجود می‌آید. این موضوع حتی به کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز کشیده شده است. آنان می‌خواهند براساس مواضع ایران مسایل امنیتی خلیج فارس را بدون حضور ایران حل کنند. من در مصاحبه‌ای با آقای بنی‌طرف خبرنگار روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های عرب زبان مطرح کردم که مگر می‌شود که از امنیت خلیج فارس بدون حضور ایران صحبت کرد؟ شورای امنیت خلیج فارس باید از ایران برای حضور در اجلاس خود و عضویت در این شورا دعوت به عمل آورد، تا مسایل فی‌مابین اعضاء را نیز در همان شورا حل و فصل کنند. استقبال خوبی از این سخنان در روزنامه‌های عرب زبان به عمل آمد.

* با همه این‌ها فکر می‌کنید در چه شرایطی آمریکا به ایران حمله خواهد کرد؟

ببینید من از زاویه دیگری به نام منافع ملی ایران به این موضوع نگاه می‌کنم. متأسفانه نگاهی که بسیاری از رهبران کشور ما دارند مبنی بر اینکه چگونه می‌توانند به منافع آمریکا لطمه بزنند تا از آمریکا امتیاز بگیرند، نگاهی نادرست است. ما باید ببینیم که منافع ملی ایران در کجا قرار دارد و در آن راستا حرکت کنیم. حتی اگر ایران در جاهایی بتواند به منافع آمریکا در خاورمیانه لطمه بزند، باز هم این موضوع کافی نیست زیرا ممکن است آنان لطمات به مراتب بزرگتری به ما وارد کنند. ایران شاید در شرایطی قرارداد داشته باشد که بتواند در عراق به آمریکایی‌ها لطمه بزند، اما این موضوع چه نفعی برای منافع ملی ایران خواهد داشت؟ ادامه تشنج در مرزهای غربی ایران هیچگاه به نفع ما نیست. منافع ملی ایران ایجاب می‌کند که هرچه سریع‌تر بحران در عراق پایان پذیرد.

* موضوعی که شما مطرح کردید، گفت و گو را به اوضاع داخلی ایران می‌کشاند و اینکه شما در حال حاضر منافع ملی ایران را چه می‌دانید؟

اگر از این زاویه‌ای که عرض کردم به موضوع نگاه کنیم این سوال پیش می‌آید که ادامه غنی‌سازی اورانیوم تا چه اندازه در راستای منافع ملی ایران قرار دارد؟ من معتقدم که در شرایط کنونی ادامه غنی‌سازی به نفع منافع ملی ایران نیست. ایران باید غنی‌سازی اورانیوم را در چهار چوب بسته گروه ۱+۵، با اصلاحاتی در آن، متوقف کند. به محض اینکه غنی‌سازی اورانیوم را متوقف بکنند در جبهه متحد علیه ایران شکاف ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر اروپاییان دیگر حاضر نخواهند بود به دنبال آمریکایی‌ها بروند. اگرچه به نظر من حتی اگر ایران غنی‌سازی

اورانیوم را متوقف کند باز هم مشکل آمریکا با ایران حل نخواهد شد، اما اروپا، روسیه و چین از آمریکا جدا می‌شوند.

*** نظام سیاسی ایران معتقد است که اگر ایران غنی‌سازی را رها کند، آمریکا و غرب مسئله حقوق بشر را علم خواهد کرد. آیا حقوق بشر به لحاظ عملیاتی از چنین وزنی برخوردار است؟**

در این بحث‌ایراد اساسی وجود دارد. با این بیان تلویحا عنوان می‌شود که درباره غنی‌سازی اورانیوم ایران از موضع قدرتمندی برخوردار است ولی در مورد حقوق بشرايران مشکل دارد. خوب باید مشکل حقوق بشر را حل بکنند. رهبران ایران هنوز نپذیرفته‌اند که در دنیای مابعد جنگ سرد اعتبار حاکمیت ملی به تحقق حاکمیت ملت است. من تکرار می‌کنم به موجب منشور سازمان ملل متحد، اصل عدم دخالت در امور داخلی سایر کشورها مبتنی است برحاکمیت ملی. اما در دوران جدید اعتبار حاکمیت ملی وابسته به میزان تحقق حاکمیت ملت است و اینکه تا چه اندازه یک دولت، نماینده ملت اش است. این اعتبار به صرف اینکه دولتی حاکم است کسب نمی‌شود. بنا براین دولت ایران باید موضوع حقوق بشر را درچارچوب فصل سوم قانون اساسی ایران، منشور سازمان ملل، و بیانیه جهانی حقوق بشر حل کند. دولت ایران بیانیه جهانی حقوق بشر را امضاء کرده است. ماده ۹ قانون مدنی ایران می‌گوید معاهدات و مقررات بین‌المللی که ایران آن‌ها را تصویب کرده است، حکم قوانین داخلی ایران را داشته و قوانین مادر محسوب می‌شوند. بنابراین اگر در بیانیه جهانی حقوق بشر، اصولی راجع به آزادی‌های سیاسی آمده است، دولت ایران باید آن‌ها را رعایت و مشکل اش را حل کند. از این رو اینکه ایران به دلیل اینکه نمی‌خواهد حقوق بشر را رعایت کند، پس غنی‌سازی را ادامه بدهد، به منزله پناه بردن به مرگ از ترس مرگ است. ما این اعتقاد را نداریم. ما معتقدیم دولت ایران باید غنی‌سازی را، با شرایطی، متوقف کند، به محض توقف، جبهه متحد علیه ایران دچار شکاف جدی می‌شود.

*** عقبه جبهه ضد ایران در خاورمیانه چگونه شکل گرفته است؟**

ببینید آمریکایی‌ها موفق شده‌اند اعراب را علیه ایران متحد کنند. در هیچ زمانی مانند امروز اعراب این چنین گستاخانه علیه ایران موضع نگرفته‌اند. امروز ما شاهدیم که امارات متحده چگونه علیه ایران مواضع خصمانه ای اتخاذ می‌کند. وزیر امور خارجه ایران متأسفانه در اجلاس رهبران عرب دردمشق حضور می‌یابد و آن‌ها نیز علیه ایران قطعنامه صادر می‌کنند، او نیز هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهد. در این شرایط هرکشور دیگری اگر جای ایران بود جلسه را ترک می‌کرد. از این رو ایران سیاست نادرستی اتخاذ کرده است. از این نظر تعلیق غنی‌سازی توسط ایران می‌تواند جبهه متحد علیه ایران را دچار شکاف جدی کند و در این شرایط است که خواسته‌های ایران نیز می‌تواند تحقق یابد. مانند اینکه ایران خواهان یک کنسرسیوم بین‌المللی برای غنی‌سازی شده است.

*** اگر تهران تعلیق غنی‌سازی را نپذیرد، تا چه اندازه شرایط وقوع پذیرش قطعنامه ۵۹۸ دیگری از سوی ایران محتمل است؟**

شرایط نامطلوب سیاسی و نظامی عامل اصلی در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ بود؛ در این جا نیز به سمت و سویی می‌رویم که شرایط بد اقتصادی و سیاسی ایران را وادار خواهد کرد که در شرایطی به مراتب بدتر از قطعنامه ۵۹۸ و بدتر از حالا، آن را قبول کنیم. به عبارت دیگر در پاسخ به سوال شما اگر مبنای قضاوت را عملکرد ایران در گروگانگیری و عملکرد ایران در جنگ ایران و عراق قرار بدهیم، نگرانی شدیدی وجود دارد. از این جهت که هم گروگانگیری و هم جنگ در شرایط بسیار بدی پایان یافتند، اکنون نیز نگران آن هستیم که جمهوری اسلامی سرسختانه به شعارهایی در باره انرژی هسته‌ای ادامه بدهد اما در شرایطی به مراتب نامساعدتر از اوضاع کنونی قطعنامه سازمان ملل را به ضرر منافع ملی بپذیرد.

* ایران سعی کرده است برای خود کمربند امنیتی در خاورمیانه ایجاد کند که عناصر اصلی آن حماس، حزب الله، سوریه و عراق هستند. آیا سوریه با توجه به سوابق تاریخی‌اش کماکان به این کمربند امنیتی پای بند خواهد بود؟ به نظر می‌رسد سوریه به عنوان یک محور اساسی این کمربند، در حال مذاکرات استراتژیک با اسرائیل است؛ به ویژه آنکه اگر بخواهد از این محور خارج شود اسرائیل قول داده بلندی‌های جولان را به این کشور پس بدهد.

خیر، سوریه به این کمربند امنیتی و سیاسی پای بند نخواهد بود. تجربه ما با کشورها و گروه‌های عربی نشان داده که آنان اول عرب و سپس با ایران هستند.

* این موضوع آن جایی حایز اهمیت است که قبلا مشاهده کرده‌ایم سوریه در اره جزایر به نفع امارات رای داده است.

بله به همین دلیل عرض می‌کنم. ببینید قاعده بحث این است که دولت سوریه ابتدا منافع ملی خود را در نظر می‌گیرد. این منافع اگر با نزدیکی به ایران منجر به نفت فراوان مجانی یا ارزان باشد، قطعاً چنین کاری خواهد کرد. همچنین اگر این نزدیکی باعث شود که ایران در سوریه تصفیه خانه ایجاد کند، خوب، چرا که نه، قطعاً در کنار ایران قرار می‌گیرد. اما آیا سوریه حاضر است به دلیل منافع مشترک‌اش با ایران، با آمریکا و اسرائیل نیز در بیفتد؟ به نظر من خیر. الان هم اسرائیل و سوریه دارند مسایل خود را حل می‌کنند به نحوی که علی‌الاصول کلیات را پذیرفته‌اند. در خبرها بود که اسرائیل از اسد دعوت کرده تا به تل آویو برود. اسد نیز این امر را رد نکرده است. شرایط به این سمت رفته است که اسرائیلی‌ها آمادگی یافته‌اند تا جولان را به سوریه پس بدهند. سوریه هم اعلام کرده است که آمادگی دارد تا اسرائیل را به رسمیت بشناسد و روابط دیپلماتیک برقرار کند. پس دادن جولان به سوریه، معنای دیگری نیز دارد و آن اینکه مزارع شیعاً که در جنوب لبنان است، سرنوشت‌اش معلوم و مسایل‌اش حل می‌شود. اسرائیل این مزارع را تخلیه نمی‌کرد زیرا می‌گفت مربوط به سوریه است و به لبنان مربوط نمی‌شود. اما اگر جولان را تخلیه کند معنایش این است که آن جا را نیز باید تخلیه کند. حال کدامیک از دو کشور سوریه و لبنان در این بخش مستقر می‌شوند، مربوط به نحوه کنار آمدن سوریه و لبنان است. بنابراین سوریه در راستای حل مشکل خود با اسرائیل حرکت می‌کند.

* فکرنمی‌کنید به ریاست جمهوری رسیدن ژنرال سلیمان در لبنان نیز ناشی از تحولاتی است که در مشی سوریه رخ داده و در نهایت اینکه اعراب دست بالا را در این کشور به دست آوردند؟

به نظر می‌رسد، یک پکیجی دارد شکل می‌گیرد. اختلافات در لبنان بخشی مربوط به سیاست‌های سوریه بوده و در این میان تنها ایران دخیل نبوده است. حال که سوریه آمادگی دارد مسایل اش را با اسرائیل حل بکند، معنایش این است که این اختلافات در لبنان نیز قابل حل است. بنابراین اعراب به طور عام و سوریه به طور خاص دارند مسایل شان را با همسایگان خود حل و فصل می‌کنند.

*** به عبارت دیگر اگر پشتوانه لجستیک حزب‌الله را سوریه بدانیم، این منطقی به نظر می‌رسد که رییس جمهور مورد حمایت اعراب در لبنان بر سرکار بیاید.**

بله. البته نکته دیگری هم در این میان وجود دارد. اگر اسرائیل مسایل اش را با سوریه حل کند و مزارع را نیز برگرداند حزب‌الله لبنان دیگر دلیل موجهی برای مسلح ماندن نخواهد داشت. بنابراین خلع سلاح حزب‌الله لبنان که آقای سینیوره خواهان آن بود و می‌گفت که قطعنامه‌های سازمان ملل و آمریکا خواستار آن است، یا باید با رویارویی با نیروهای نظامی صورت بگیرد، که ارتش لبنان تا کنون یا نمی‌خواسته یا به مصلحت خود نمی‌دیده با حزب‌الله رودررو بشود یا از طرق سیاسی باید صورت بگیرد. اوضاع منطقه نشان می‌دهد که این امر از طریق سیاسی در حال انجام است. لذا اگر میان سوریه و اسرائیل صلح شود، آن مشی‌ای که می‌گفت حزب‌الله باید به یک حزب سیاسی تبدیل شود عملی خواهد شد. البته در خبرها هم بود که اسرائیل گفته به شرطی جولان را پس خواهد داد که سوریه روابط خود را با ایران به شکل خاصی در بیاورد. البته آقای اسد نیز گفته است که به این موضوع تن نمی‌دهد. اما این سخن آقای اسد شاید یک شعار سیاسی باشد و در پشت صحنه، همه توافقات صورت گرفته باشد. این مسایل در عالم سیاست رایج است. بنا بر این نباید بر روی این مسایل زیاد حساب کنیم. ایران هیچگاه نباید روی سخنان اسد حساب استراتژیک باز کند. وزن پس گرفتن جولان برای اسد آن قدر هست که هرگز کمک‌های مالی ایران به سوریه در مقابل آن قابل مقایسه نیست و لو آنکه ایران از وی ناراضی شود. بنابراین از یک منظر تاریخی سوریه نیز درسریک پیچ تاریخی قرار دارد.

*** آقای دکتر من فکر می‌کنم حزب بعث سوریه که بشار اسد آن را نمایندگی می‌کند، به خوبی از تحولات جنگ سرد و ناتوانی این جنگ در پیروزی کشورش برای باز پس گیری خاک خود از اسرائیل آگاه است و می‌داند که این دست از ائتلاف‌ها در حوزه جهانی با چه سرنوشتی مواجه شده؛ از این رو مایل است در راس یک نظام جنگ سرد جدید در خاورمیانه قرار نگیرد. همچنین سوریه مایل است از ماجرای ترور رفیق حریری جان سالم به در ببرد، چون گفته می‌شد که سوریه در این ترور نقش تعیین کننده داشته است، ضمن آنکه سایه مقتدر حافظ اسد، پدر بشار اسد اجازه نمی‌دهد که او به عنوان یک رهبر مقتدر در صحنه سیاسی خاورمیانه ظاهر شود. تاکنون حزب بعث نیز اجازه نداده که او در حد و اندازه پدرش در سیاست‌های خاورمیانه‌ای و جهانی حاضر شود. از این رو من فکر می‌کنم که بشار به این امر می‌اندیشد که با یک تصمیم گیری تاریخی، چهره پدرش را در خود زنده کند و نشان دهد که شایستگی رهبری کشور سوریه و بسیاری تحولات منطقه را دارد و می‌تواند چهره جدیدی در میان رهبران عرب محسوب شود.**

حرف شما درست است. بشار اسد به دلیل اینکه فرزند حافظ اسد است، به ریاست جمهوری رسیده ولی هنوز از خودش چیزی نشان نداده است. ولی بازی‌ای که اسد در حال انجام آن است وی را به عنوان یک رهبر در جهان و جهان عرب جا می‌اندازد.

* در این میان به نظر شما حماس چه فرآیندی را از سر می‌گذراند؟ حماس به مذاکره با اسرائیل پیوسته و وزارت امور خارجه ایران نیز این موضوع را از سرناگزیری ذکر کرده است.

حماس نیز نخست فلسطینی و عرب است سپس سنی مذهب و در مرحله سوم با ایران کار می‌کند. آقای خالد مشعل در صحبت‌های اخیر خود نسبت به بوجود آوردن ماجرای هولوکاست اظهار تنفر و آن را نفی کرد. البته نگفت سخن رییس جمهور ایران درست است بلکه هولوکاست را محکوم کرد. این سخن معنا دارد. بنابراین ایران نمی‌تواند با کارت حماس بازی جدی کند.

* شما چه معنای ویژه‌ای برای مواضع خالد مشعل قایل هستید؟

شما گفتید کمربند سیاسی - امنیتی با حضور سوریه و حماس، حزب الله و برخی نیروهای عراقی تشکیل شده است. من می‌خواهم بگویم با کارت حماس نمی‌توانیم وارد چنین بازی خطیری بشویم.

* بله حماس مرز خود را از ایران جدا کرده است.

زیرا آنان منافع خود را چیز دیگری می‌دانند. حماس دارد به این جمع بندی می‌رسد که در شرایط کنونی جهان سیاست، در باره برخورد با محمود عباس و اسرائیل دچار اشتباه شده است.

* چه واقعیتی می‌تواند تأیید کننده صحبت شما باشد؟

فلسطینی‌ها زمانی دست به جنگ مسلحانه زدند برای اینکه دنیا حق آنان را برای تشکیل یک دولت فلسطینی به رسمیت بشناسد، اما اکنون دنیا از این آمادگی برخوردار شده و این حق را به رسمیت شناخته است. رییس جمهور سابق آمریکا، کارتر، به رغم تمام فحاشی‌هایی که یهودیان علیه او کردند با حماس دیدار کرد. کارتر به حماس می‌گوید در چارچوب قانون حرکت کنید و ما از شما حمایت می‌کنیم. اگر حماس وارد این فاز شود پیروزی بزرگی به دست آورده است. در سفر اخیرم هنگامی که برای سخنرانی به دانشگاه دنور رفتم آقای ریچارد فالد هم آمده بود. آقای ریچارد فالد از فعالان معروف ضد جنگ ویتنام در آمریکا است. او رییس مرکز مطالعات بین‌المللی دانشگاه پرینستون بود اما الان در دانشگاه سن باربارا درس می‌دهد. وی اخیراً از طرف شورای حقوق بشر سازمان ملل به عنوان راپورتر حقوق بشر در فلسطین تعیین شده است، بنا بر این به طور مرتب در جریان مسایل فلسطین قرار دارد. او در این راستا با من صحبت کرد. حماس به این مصلحت سنجی دست یافته است که مسایل خود را با محمود عباس حل و فصل کند و بر روی ریل مذاکره با دولت اسرائیل بیفتند.

* ایران با بازی با کارت عراق تا چه اندازه می‌تواند در امتیازگیری موفق باشد؟

عراق هم نمی‌تواند شرایط مناسبی برای ایران فراهم کند. ایران یک نفوذ طبیعی در عراق دارد که آمریکایی‌ها این نفوذ طبیعی را معادل دخالت ایران ذکر می‌کنند. من در آمریکا هر جا صحبت شده گفته‌ام که آمریکا این دو مطلب را با هم قاطی می‌کند. ایران یک سابقه هزارساله با عراق دارد، حوزه علمیه نجف ۹۰۰ سال سابقه دارد و بسیاری از

علمای برجسته شیعه نیز ایرانی بوده‌اند، مزار امامان شیعه درعراق است، هر سال میلیون‌ها ایرانی به عراق برای زیارت عتبات می‌روند، حتی پول ایران در بازارهای نجف و کربلا به دلیل سفر زوار ایرانی معتبرتر از هر پولی مبادله می‌شود و این نفوذ ربطی به دولت ایران ندارد و نباید به معنای دخالت ایران در آن جا محسوب شود. اما شیعیان عراق اول خود را عرب می‌دانند. آقای مقتدی صدر خود را عرب می‌داند. از این رو به آقای سیستانی صریحاً اعلام کرده است که تو ایرانی هستی و این جا چه می‌کنید؟ شما باید به کشور خود برگردید. ایران نباید این مسایل را به فراموشی بسپارد. ممکن است آقای مقتدی صدر به دلیل نیات سیاسی خود در جاهایی با ایران هماهنگی به عمل بیاورد، ولی آقای مقتدی صدر اول شیعه عرب است بعد سیاستمداری که می‌تواند با ایران در بخش‌هایی همراهی کند. نکته دوم آن است که به چه دلیل یا با چه منطقی رفتارهای آقای مقتدی صدر باید به نفع ایران تمام شود؟ آیا رفتارهای سیاسی آقای مقتدی صدر به نفع استقلال عراق است یا به نفع توجیه ادامه اشغال عراق؟ ما می‌دانیم آمریکایی‌ها عراق را تخلیه نمی‌کنند زیرا می‌گویند اگر ما برویم در عراق حمام خون به راه می‌افتد. درعراق سابقه ندارد عرب و کرد با یکدیگر بجنگند، همچنین سابقه ندارد سنی و شیعه یکدیگر را بکشند، حداقل در دهه‌های اخیر ما درعراق چنین چیزی را مشاهده نکرده‌ایم، بلکه شیعیان با صدام می‌جنگیدند، نه با سنی‌ها. کردها با صدام ظالم جنگیدند نه به این دلیل که او عرب بود و این‌ها کرد. برای اینکه به حقوق آن‌ها تخطی کرده بود. بنابراین سابقه جنگ مذهبی و قومی درعراق وجود ندارد که آمریکایی‌ها بگویند اگر از عراق خارج شوند جنگ قومی یا مذهبی در عراق حمام خون ایجاد می‌کند. جنگ حاضر دلایلی دارد و توجیه کننده اشغال نظامی است. عملیات آقای مقتدی صدر چه دانسته و چه ندانسته در این راستا قابل ارزیابی است. بنابراین ایران درکجای این معادله قرار می‌گیرد؟ آیا ایران موافق ادامه اشغال است یا مخالف آن؟ اگر مخالف ادامه اشغال است پس باید هر نوع بهانه ادامه اشغال را از طرف آمریکا بگیرد. بنابراین ایران باید با عملیات آقای مقتدی صدر یا هر گروه دیگری مخالفت کند. حال بر می‌گردیم به سوال شما. نه سوریه و نه حماس و نه گروه‌هایی مانند مقتدی صدر، این‌ها کارت‌های خوبی برای برنده شدن در بازی خاورمیانه نیستند. به جنایات اسراییل در فلسطین، بخصوص در غزه، باید پایان داده شود. اما این از طریق عملیات مسلحانه میسر نیست. وقتی کارتر می‌گوید محاصره غزه لکه ننگی است بر دامن بشریت معاصر، برای کمک به مردم فلسطین باید از ابزارهای سیاسی - دیپلماتیک استفاده کرد، ایران باید در این نوع سیاست‌هایش تجدید نظر کند.

*** بنابراین مواضع ایدئولوژیک ایران در سیاست خارجی که به دنبال اتحاد اسلامی حول ام القرای ایران بود (تئوری دکتر محمد جواد لاریجانی) کاملاً با شکست مواجه شده به نحوی که ماچرا اکنون کاملاً برعکس شده و درحال حاضر ناسیونالیسم عرب مجدداً از زیر خاکستر درگیری‌ها سر برآورده و دارد تقویت می‌شود؟**

سیاست خارجی مبتنی بر ایدئولوژی ایران از همان ابتدای انقلاب دچار تناقضات شدید بوده است. وقتی حاکمان ایران بر روی سیاست مبتنی بر ایدئولوژی، که منظور از ایدئولوژی نیز فقه و آن هم فقه سنتی است، تأکید می‌کنند باید پرسیم فقه سنتی به ما چه می‌گوید؟ در این فقه اگر فردی خدا را انکار کرد ملحد یا مرتد است. اما اگر فردی عرق خور یا زن باره بود از دین خارج نیست و زنش براو حرام نمی‌شود. حال دولت ایران مدعی است که رژیم حاکم برعراق یعنی رژیم صدام حسین، بعثی و کافر است. اما ایران با یک حزب بعث کافر می‌جنگد و با حزب بعث کافر دیگر در سوریه روابط دوستانه دارد و کمک‌های فراوان به آن می‌کند! این نوع روابط با چه معیاری، روابط ایدئولوژیک است؟ همچنین ایران مدعی است که عربستان سعودی و یا دیگر حکام عرب فاسد هستند، ولی از دین خارج نیستند. به عبارت دیگر شما با حکام عرب روابط خصمانه داشتید ولی با یک حزب کافر روابط

دوستانه داشتید. حاکمان ایران با آمریکای اهل کتاب می‌جنگند، اما با شوروی کمونیست دارای روابط نزدیک بودند و در مراسم تشییع جنازه رهبر آن‌ها شرکت کردند.

*** به عبارت دیگر اجزای این سیاست تعریف نشده و ناکارآمد بوده است زیرا نمی‌توانسته به درستی از اوضاع در شرایط مختلف تعریف درست و غیر متناقض ارائه دهد.**

بله این تناقضات به طور جدی نشان می‌دهد که این مواضع هیچگاه ایدئولوژیک نبوده است. حال شاید پرسید که آیا این سیاست مبتنی بر سیاست شیعی بوده است که باید بگوییم آن هم نبوده است. بنابراین اصل اینکه سیاست خارجی ایران مبتنی بر ایدئولوژی بوده زیر سوال است. می‌توانیم بگوییم که این سیاست مبتنی بر ایدئولوژی ناقص و یا چیزی مبهم بوده است. حال آنکه سیاست خارجی هر کشوری بر اساس منافع ملی تعریف و تدوین می‌شود نه ایدئولوژی.

*** برگردیم به مسایل داخلی ایران. بهتر است ابتدا بدانیم که ماهیت انتخابات در مجلس هشتم چگونه بود و در انتخابات ریاست جمهوری آینده چگونه خواهد بود؟ ضمن آنکه آیا فکر می‌کنید نیروهای بالا آمده در مجلس هشتم، رویکرد نظام سیاسی ایران به نیروهای اصول‌گرای میانه رو با توجه به تحولات در خاورمیانه است؟**

بگذارید نخست درباره انتخابات ریاست جمهوری گذشته و انتخابات مجلس هشتم صحبت کنیم. با معیارهای شناخته شده‌ای که امروز در دنیا وجود دارد و ایران هم آن‌ها را تصویب کرده است، انتخابات ریاست جمهوری گذشته و انتخابات مجلس هشتم نه آزاد، نه رقابتی و نه منصفانه بوده است. وقتی در انتخابات ریاست جمهوری شخصی مانند آقای هاشمی رفسنجانی که از تیرک‌های این رژیم است، می‌گوید من به خدا شکایت می‌کنم، منظورش چیست؟ آقای هاشمی از چه چیزی می‌خواهد شکایت بکند؟ از چه کسی یا کسانی می‌خواهد شکایت بکند که جز به خدا به جای دیگری نمی‌تواند شکایت بکند؟ باید ضمیر سخنان آقای هاشمی را پیدا کنیم. آقای کروی می‌گوید طی دو ساعت که به خواب رفته بود همه چیز عوض شد. پس این انتخابات، چه نوع انتخاباتی بوده است؟ دوم: قانون اساسی می‌گوید که رییس جمهور باید از میان رجال سیاسی مذهبی باشد. ولی آقای احمدی نژاد فاقد هرگونه سابقه‌ای به عنوان رجل سیاسی و مذهبی است. پس باید بگویند که ایشان دارای کدام سابقه مذهبی و سیاسی بوده است که شورای نگهبان او را به عنوان رجل سیاسی یا مذهبی پذیرفته است؟ پاسخ این تناقضات بسیار جدی را چه کسی باید بدهد؟ انتخابات مجلس هم انتخاباتی کاملاً فرمایشی بود. در چنین شرایطی انتخابات ریاست جمهوری بهتر از این نخواهد بود. اما مسئله را باید از یک زاویه دیگری بررسی کرد. به نظر من مجموعه عملکرد نظام جمهوری اسلامی دارد آرام آرام به سوی قفل شدن کلان حرکت می‌کند. یک اشکال کلیدی و اساسی در مجموعه مناسبات وجود دارد که هر کاری که می‌کنند اوضاع بدتر می‌شود. اوضاع اقتصادی روز به روز بدتر می‌شود. آقای احمدی نژاد دانسته یا ندانسته، و برخلاف قانون اساسی در حال تحمیل فروپاشی اقتصادی به ایران است. وقتی مجلس نهادهایی را مانند سازمان برنامه و بودجه، یا هیات امنای صندوق ذخیره ارزی و یا شورای پول و اعتبار را با قانونگذاری به وجود می‌آورد، رییس جمهور قانوناً حق انحلال آن‌ها را ندارد. رییس جمهور حق دارد برای انحلال آن‌ها به مجلس لایحه بدهد، ولی حق ندارد آن‌ها را راساً منحل کند. اما چرا رییس جمهور این نهادها را منحل می‌کند؟ اقدامات رییس جمهور خلاف قانون و منحل منافع ملی است. حال زمانی یک رییس

جمهور غیرقانونی عمل می‌کند، اما نتایج غیرقانونی عمل کردن به گونه‌ای است که به بهبودی اوضاع مردم منجر شده و لذا مردم از آن راضی هستند. ولی می‌دانیم که چنین چیزی نیست. همه اقتصاددانان ایران اعم از اصولگرا و غیراصولگرا متفق‌اند که تصمیم‌گیری‌های آقای احمدی نژاد غلط است. ولی ایشان به رفتار خود ادامه می‌دهد. آقای رییس‌جمهور این قدرت را از کجا به دست آورده که می‌تواند به این دست از اقدامات مبادرت کند؟ آیا قدرت رییس‌جمهور متکی به مجلس یا سپاه است؟ آیا به دلیل آنکه مقام رهبری از او حمایت می‌کند این اعمال را انجام می‌دهد؟ این‌ها سوال‌های بسیار اساسی هستند. به طور مثال وقتی نمایندگان مجلس از وزیر نفت سوال می‌کنند چرا دوبرابر آن چیزی که تصویب شده، از صندوق ذخیره ارزی استفاده و بنزین وارد کرده‌اید، می‌گویید که وی مخالف بوده ولی دستور کتبی رییس‌جمهور است. چه کسی به رییس‌جمهور می‌تواند دستور بدهد که این گونه غیرقانونی عمل کند، غیر از مقام رهبری؟ آیا مقام رهبری چنین دستوراتی داده است؟ نکته بعدی نیز این است که آقای احمدی نژاد غیر از آنکه خلاف قانون رفتار می‌کند، خلاف مصوبات کلان کشور نیز عمل می‌کند. بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی می‌گوید که سیاست‌های کلان کشور را مجمع تشخیص مصلحت نظام به رهبری پیشنهاد می‌کند. این موضوع تحت عنوان چشم‌انداز ۲۰ ساله کشور انجام شده است. ما هم نوشتیم که چشم‌انداز مذکور اگر چه ایرادات و کمبودهای جدی دارد اما در مجموع مثبت است و از طریق آن می‌توانیم بفهمیم به کجا می‌رویم. مبتنی بر چشم‌انداز ۲۰ ساله هم چهار برنامه ۵ ساله تدوین شده است. معنای این بحث آن است که دولت‌های بعدی باید در این قالب حرکت بکنند. اما رییس‌جمهور فعلی همه این برنامه‌ها را زیر پا گذاشته است. عرض بنده این است که انتخابات مجلس و ریاست جمهوری دارای این ایرادات اساسی بوده است و سیاست‌های کنونی به سویی می‌رود که ایران ناچار است یک تصمیم تاریخی اتخاذ کند و یک چرخش اساسی را بپذیرد.

* پیش‌بینی شما در این باره چیست؟ سمت و سوی تحولات ایران چه خواهد بود؟

در سال ۱۳۶۷ نهضت آزادی ایران بیانیه‌ای در ۱۶۷ صفحه در تحلیل و تفصیل ولایت مطلقه فقیه ارائه داد. اکنون ۳۰ سال از انقلاب ایران گذشته است. الان زمان آن است که عملکرد نظام مبتنی بر ولایت فقیه را مورد ارزیابی قرار بدهیم. ما معتقدیم که مشکل اساسی ایران در سیستم ولایت فقیه است. این سیستم برای زمان حاضر کارآیی ندارد. به نظر می‌رسد مجموعه نیروهای درون جمهوری اسلامی آرام آرام همگی به این جمع بندی می‌رسند که این سیستم فاقد کارآیی لازم است. بدون شک عملکرد رییس‌جمهور خلاف مصالح ملی است. این موضوع حتی در اظهارات دکتر احمد توکلی و سایرین نمایان است. اما عملکرد آقای احمدی نژاد مورد حمایت کیست؟ من معتقدم که ایران، افغانستان یا عراق نیست که به او حمله کنند. ایران، لیبی هم نیست که تسلیم شود به نحوی که تکنولوژی هسته‌ای‌اش را بار کشتی کند و به آمریکا بفرستد. ایران کره شمالی نیست که تسلیم بشود. در ایران مانند اوکراین انقلاب مخملی یا انقلاب نارنجی نظیر گرجستان رخ نخواهد داد. پس شرایط کنونی ایران به کدام سمت و سو می‌رود؟ من معتقدم ایران به سوی الگوی شوروی حرکت می‌کند.

* شما به کدام بخش از الگوی شوروی توجه دارید؟

ببینید در شوروی انقلاب رخ نداد، حمله خارجی روی نداد. اما فشارهای خارجی به علاوه بی‌کفایتی و سوء مدیریت رهبران کشور، اقتصاد و سیاست شوروی را به نقطه‌ای برد که رهبران شوروی خود به این نتیجه

رسیدند که ادامه وضعیت امکان ناپذیر است. آقای گورباچف و کل شورای مرکزی حزب کمونیست شوروی به این نتیجه رسیدند که ادامه روند موجود میسر نیست.

*** در کتاب پروسترویکای گورباچف این نکته هست که شوروی برای کشور برنامه و پول دارد ولی مردم انگیزه مشارکت برای انجام امور را کاملاً از دست داده‌اند و دست به کاری نمی‌زنند.**

بله این خود یک پدیده تازه در قلمرو تحولات سیاسی بود. یک نظام توتالیتر خود به جایی می‌رسد که می‌گوید دیگر توانایی ادامه مسیر را ندارد و لازم است که تغییراتی ایجاد شود. آن تغییرات سرآغاز سلسله حوادثی در شوروی سابق شد. به نظر من رهبران و مدیران کنونی ایران، اعم از راست، چپ و افراطی و... به تدریج دارند به این سمت و سو حرکت می‌کنند.

*** تمایز میان ایران با شوروی چیست؟**

ایران هیچگاه امپراتوری نبوده تا متلاشی شود. ما با خطر فروپاشی جغرافیایی روبرو هستیم، اما نه مانند شوروی سابق. ایران امپراتوری نیست. مشکلات قومی داریم. اما این اقوام، نظیر کردها خود را ایرانی می‌دانند. اگر کردها برخی مواقع سخنانی را مطرح می‌کنند به دلیل ظلم مضاعفی است که در حق آنان روا داشته شده است. ولی اوکراین یا گرجستان یا آذربایجان یا کشورهای آسیای مرکزی هیچگاه خود را روس نمی‌دانستند. در انقلاب اکتبر این کشورها با بلشویک‌ها همکاری کردند به دلیل قولی که لنین داد. لنین به این کشورها وعده داد که اگر برای سرنگونی تزار همکاری کنند، بعد از پیروزی به آنان استقلال خواهد داد. ولی بعد خلاف وعده خود عمل کرد. وضعیت در ایران متفاوت است. بنابراین ما مشکل قومی داریم ولی خطر تجزیه به دلایل این چنینی را نخواهیم داشت. بلکه برعکس تغییر در سیاست‌های درونی بسوی مردم سالاری، موجب استحکام وحدت ملی خواهد شد. نکته مهم دیگر آن است که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، عصر مارکسیسم - لنینیسم به پایان رسید. اما در ایران، اگر این تغییرات رخ دهد، عصر اسلام به پایان نمی‌رسد، بلکه برداشت‌های جدید تری ظهور و بروز پیدا خواهند کرد. یعنی اگر چنانچه این مجموعه تصمیم بگیرد تغییراتی اساسی ایجاد بکند، موجب نمی‌شود که اسلام از میان برود. تاریخ اسلام مملو از این دست از حوادث بوده است.

*** به نظر شما به طور خاص آقای احمدی نژاد تسریع کننده چه فرآیندی است؟**

آقای احمدی نژاد با عملکرد خود دارد فرآیند تجدید نظر اساسی در سیستم سیاسی ایران را تسریع می‌کند. در این فرآیند آخرین گروه‌هایی که مدعی انقلاب بوده‌اند در راس قدرت قرار گرفته‌اند و می‌خواهند مانند اوایل انقلاب عمل بکنند. این سخن به چه معنایی است؟ به معنای آن است که تعدادی آدم بی‌اطلاع بر سرکار بیایند و مجدداً همه امور را از نقطه صفر آغاز کنند. این نگاه کار ساز نیست. از این رو من تحولات ایران را در سمت و سوی یک تجدید نظر کلی می‌بینم.

*** آیا با این تحلیل افراط گرایی ادامه خواهد یافت؟**

خیر، افراط گرایی ادامه نخواهد یافت. بلکه همه دست‌اندرکاران به این جمع بندی می‌رسند که طرح دیگری باید بریزند.

*** برخی معتقدند که قدرت گیری آقای لاریجانی در مجلس ناشی از یک سیاستگذاری در راس هرم قدرت نظام سیاسی ایران است. تحلیل شما چیست؟**

قدرت گیری آقای لاریجانی نماد این است که آقای احمدی نژاد نیرویی نیست که بتوانند به حمایت از آن ادامه دهند، بلکه باید کار دیگری انجام بدهند.

*** حرکات بعدی چه خواهد بود؟**

این سوال مهمی است. باید دید که آیا مجلس رییس جمهور را استیضاح خواهد کرد؟ مجلس طبق قانون حق دارد رییس جمهور را استیضاح کند، اگر به دلیل کارهای کنونی رییس جمهور فعلی وی را استیضاح نکنند، پس برای چه چیزی مجلس باید رئیس جمهور را استیضاح کند؟ اصلا چرا استیضاح رییس جمهور در قانون آمده است؟ این رییس جمهور با این عملکرد و کارنامه، بهترین نمونه برای استیضاح است. آیا مجلس فعلی که به صورت دستچین انتخاب شده با بودن آقای لاریجانی در راس آن به سوی استیضاح رییس جمهور حرکت می‌کند؟ آیا اراده بالاتری وجود دارد که احمدی نژاد را فدای تثبیت برخی از نارضایتی‌ها بکند؟ در تاریخ سیاسی این تجربه وجود دارد. حال اگر ورود فعال آقای لاریجانی به صحنه و ریاست مجلس مصداق فرآیند تغییرات اساسی است باید این امر خودش را در استیضاح آقای احمدی نژاد نشان بدهد.

*** روزنامه تهران امروز که در جناح آقای قالیباف قرارداد تلویحا اشاره کرده است که مجلس هشتم در نقد عملکرد رییس جمهور جدی‌تر از گذشته عمل خواهد کرد. با این همه سوالی که وجود دارد این است که آیا با مسایل عمده‌ای که ایران با آن مواجه است، این دست از سیاست‌ها کارساز خواهند بود؟ یکی از این مسایل عمده که مثلا در انتخابات مجلس هشتم کاملا هویدا شد این بود که مردم مشارکت جدی به عمل نیاوردند. چنین شرایطی فضا را برای حرکت‌های توأم با فشار یا براندازانه فراهم می‌کند. به نظر می‌رسد که مردم در شرایط کنونی با توجه به مشکلات عدیده اقتصادی کاملا دچار احساس بی قدرتی شده‌اند. شاید تنها یک آشتی ملی و سپس ایجاد فرآیندهای رقابت دموکراتیک است که می‌تواند در این شرایط تغییری ایجاد کند.**

فرآیندی که من توضیح دادم مبتنی بر این فرض است که فضا به سویی می‌رود که همه، حتی مقام رهبری نیز بپذیرند، که ادامه روند کنونی فایده‌ای برای ملت ایران و نظام سیاسی کنونی دربر ندارد. برخی از دست‌اندرکاران در حال حاضر این موضوع را پذیرفته‌اند ولی مقام رهبری هنوز این موضوع را نپذیرفته است. این فرآیند که بنده مطرح می‌کنم، هنگامی به نقطه چرخش می‌رسد که مقام رهبری هم بپذیرند که سیستم فعلی ناکارآمد است و باید تغییر نماید. این هم یک پند و موعظه یا مکاشفه درون نیست. بلکه باید براساس تجارب حاضر و بن بست‌های کنونی تجربه بشود تا در نهایت به این جمع بندی برسند که اشکال از این فرد یا آن فرد نیست، بلکه در کلیت این سیستم است.

* بروز و ظهور رفع این اشکال تاریخی چه خواهد بود؟

ابتدا اعتراف به اینکه همه حق حیات دارند. در این جا آشتی یا وفاق ملی معنا می‌یابد. آن چیزی که ما ۵ سال پیش تحت عنوان وفاق ملی به آن اشاره کردیم. وفاق در برابر نفاق است. نفاق به معنای شکاف و دره است. یک شکاف عظیمی میان دولت و ملت به وجود آمده است. وفاق به معنای با هم بودن و یکی است. اگر وفاق ملی اعلام شد، معنایش این است که نهضت آزادی نیز در کنار مولفه و دیگران حق حیات دارد. ما هم بدون ترس از زدن و بستن و... می‌توانیم حرفمان را بزنیم. در چنین شرایطی مجموعه نظام خود را در جایگاهی قرار می‌دهد تا از همه نظریه‌ها بهره مند شود.

* چه ساختار قانونی قادر خواهد بود این وفاق ملی را به پیش ببرد؟

نکته اول این است که قانون اساسی اول را، که دولت موقت تدوین کرده بود، آقای خمینی نیز امضا کرد. این موضوع به این معنا است که قانون اساسی اول که در آن ولایت فقیه هم وجود ندارد می‌تواند قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران باشد. پس هی نگویند که جمهوری اسلامی منهای ولی فقیه معنا ندارد. بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، یعنی رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران آن قانون اساسی را که جمهوری اسلامی بود منهای ولی فقیه، به رسمیت شناخته و امضاء کرده است. ایشان و روحانیان حزب جمهوری و شورای انقلاب حتی اصرار می‌کردند که همان قانون اساسی اول را که دولت موقت نوشته بود به فراندوم بگذارند. حال می‌گوییم که ۳۰ سال از آن زمان گذشته و تجربه پیدا کرده‌ایم، قانون اساسی که وحی منزل نیست لذا امکان تغییر در آن وجود دارد. برگردیم به همان قانون اساسی که به امضاء رهبر فقید انقلاب هم رسیده بود.

* فکر می‌کنید با توجه به واقعیت موجود ایران، تحقق جمهوری‌ای که در آن احزاب نقش تعیین کننده داشته باشند محتمل است، یا یک نظام مشروطه سلطنتی مانند امپراتوری بریتانیا و یا ژاپن که رهبر در آن برای حفظ وحدت ملی دارای کارکرد است نه اداره مملکت؟

ما در ایران یک نظام جمهوری را متناسب با واقعیات موجود می‌بینیم. سلطنت در ایران همواره دچار مشکل بوده است. کمتر سلطانی در ایران به مرگ طبیعی مرده است. هر چند می‌گویند که ایرانی‌ها شاه پرست هستند ولی همیشه سلاطین خود را کشته‌اند. بنابراین من احتمال اینکه سلطنت به ایران برگردد را بسیار ضعیف می‌دانم. این موضوع یک حرکت ارتجاعی هم خواهد بود. آخرین امپراتور جهان در نپال دارد آخرین مراحل خود را طی می‌کند. البته این درست که کشورهایی مانند انگلستان یا حتی سوئد که موفق ترین نظام سوسیال دموکرات جهان است هنوز دارای نظام سلطنتی است. اما نهادهای دمکراتیک در سوئد تا آن اندازه قدرتمند هستند که شاه و ملکه محلی از اعراب ندارند. آنچه که من بیش از همه من محتمل می‌بینم نظام جمهوری است که من با توجه به قانون اساسی اول ایرادی نمی‌بینم که نام‌اش را جمهوری اسلامی بگذاریم. از این رو برگشت به قانون اساسی اول را بیش از سایر موارد محتمل می‌بینم.

* بازگشت به قانون اساسی اول آیا لوازم تحقق خود را داراست؟

منظر یا روندی که شرح دادم معنایش این نیست که بنشینیم تا مسئولان با مکاشفه درون به این مرحله برسند و تغییرات بنیانی ایجاد کنند. خیر، بلکه یکی از عوامل کارساز و مؤثر در این فرایند وجود جنبش‌های مدنی برای تحقق تغییرات است. از خرداد ۱۳۷۶ به بعد، و روی کار آمدن آقای خاتمی و سپس رویدادهای بعدی، تلاش زیادی صورت گرفته و می‌گیرد تا نهادهای مدنی را از میان بردارند. ولی مشاهده می‌کنیم که در این هدف خود موفق نبوده‌اند. جنبش‌هایی نظیر جنبش معلمان، جنبش زنان، جنبش کارگران، جنبش دانشجویی و... کماکان حضور فعال و جدی دارند. حتی دامنه فشار را تا آن جا تسری دادند که در ارایش را که معمولاً آرامترین و ملایمترین گروه‌های اجتماعی هستند می‌خواستند از میان بردارند، ولی در این بخش هم ناموفق بودند؛ به عبارت بهتر زورشان نرسید. حسینیه در ارایش را خراب کردند اما جنبش درویشی را نتوانستند. جنبش دانشجویی تحت فشار بسیار شدیدی قرار دارد اما موفق نشده‌اند آن را از بین ببرند. بنابراین ادامه جنبش‌های مدنی از یک طرف، و فروپاشی اقتصادی از جانب دیگر، تورم مهارگسیخته، و... همه از عواملی است که فشار به حاکمان برای پذیرش تغییر وارد می‌آورد. در این فشارها، علائم زیادی می‌بینم که در نهایت نظام سیاسی ایران تغییرات ضروری را بپذیرد.

* شما نشانه‌های این پذیرفتن را در کجا مشاهده می‌کنید؟

شما فکر می‌کنید که آقای هاشمی، که بسیار زیرک و باهوش است چرا مطرح کرد که با ولایت فقیه مخالف بوده است؟ چرا ایشان اکنون مطرح می‌کند که به مرحوم آذری قمی گفته بود که این ولایت فقیه که شما دنبالش هستید ناصرالدین شاه می‌شود؟ دوران ناصری عصر بی‌خبری شناخته شده است. آیا معنای سخن آقای هاشمی این است که ما با عصر نادانی روبرو هستیم؟ آقای هاشمی اکنون رئیس مجلس خبرگان رهبری است که بر طبق قانون اساسی وظیفه نظارت بر رهبر را بر عهده دارد. بنابراین کسانی که دارای دانش روز هستند یا سی سال تجربه کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌شود فرد دارای همه اختیارات باشد ولی درباره هیچکس به هیچ کس یا نهادی هم پاسخگو نباشد. این خود مشکل اصلی است که به تدریج همه دارند به آن پی می‌برند. تأکید می‌کنم که در این جا اشکال از احمدی نژاد نیست، اشکال از آن مجموعه‌ای است که موجب پیدایش احمدی نژاد می‌شود. زیرا خودش را باز تولید می‌کند.

در اینجا مایلیم به یک نکته مهم هم اشاره کنم و آن اینکه روحانیت در مجموع انعطاف پذیری اش از ما روشنفکران بیشتر است. به این معنا که سر به زنگاه‌ها خود را تغییر می‌دهد. آقای صانعی به راحتی می‌گوید که حقوق زن و مرد برابر است. چون خود را مفسر دین می‌دانند از این روتوجیه دینی اش را نیز پیدا می‌کنند.